

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و چهارصد و سیزدهم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۸ گنج حضور، بخش اول

پس هماره روی معشوقه نگر
این به دستِ توست، بشنو ای پدر

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۷

پس لحظه به لحظه فضا را باز کن و با عدم کردن مرکز به روی معشوق یا خداوند و به رحمتی که عطا می کند نگاه کن. ای پدر، ای انسان، این را از من بشنو که این کار فقط و فقط به دست تو انجام می شود. [چرا که تو هر لحظه می توانی با استفاده از اختیار و قدرت انتخاب، به جای دیدن از طریق همانیدگی ها و مقاومت و ستیزه با اتفاق این لحظه، فضا را بگشایی، از زیر جبر من ذهنی بیرون بیایی و با دید عدم نگاه کنی.]

خفته از احوال دنیا روز و شب
چون قلم در پنجهٔ تقلیبِ رب

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۳

—تقلیب: برگردانیدن، واژگونه کردن

انسانی که فضا را گشوده، از احوال دنیا که ذهن نشان می‌دهد و قصد تحریک او را دارد خوابیده و غافل است [و به آن اهمیتی نمی‌دهد و هر لحظه نسبت به سبب‌سازی ذهن و هر چیزی که مربوط به دنیای مادی می‌شود چشم فرو بسته است.] او همانند قلمی در دستان زندگی است تا خداوند، زندگی درون و بیرونش را نیک بنویسد و از طریق او فکر و عمل کند.

ننگرم کس را وگر هم بنگرم
او بهانه باشد و تو منظرم

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۵۹

-منظر: جای نگریستن و نظر انداختن

خداوندا، من به هیچ کس و هیچ چیز که ذهنم نشان می دهد نگاه نمی کنم؛ چون جدی نیست و اگر فرضاً به آن نگاه کنم، فقط بهانه‌ای ست که تو را بینم و به تو وصل شوم.

نکته: هر چیزی که ذهنمان بنا به «قضا و کُن فکان» نشان می دهد، بهانه‌ای است برای وصل شدن به زندگی و نگاه به فضای گشوده شده که دریچه جان ماست.

صورتی را چون به دل ره می دهند
از ندامت آخرش ده می دهند

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۴

—ده دادن: منزجر شدن

وقتی من‌های ذهنی چیزی را که ذهن آن‌ها نشان می‌دهد، به صورت فکر به مرکزشان آورده و با آن همانیده می‌شوند، سرانجام طبق طرح و قانون خداوند که می‌گوید مرکز انسان‌ها باید عدم باشد، از شدت پشیمانی، نسبت به آن همانیدگی اظهار انزجار و تنفر می‌کنند
نکته: علت این که ما فاسق، بدکار و خرابکار شدیم، این است که در مرکزمان اجسام فکری وجود دارد که مربوط به چیزهای بیرونی است. در حالی که ما نباید هیچ صورتی را که ذهنمان نشان می‌دهد به مرکزمان بیاوریم، وگرنه کور و کر می‌شویم.

حُبِّكَ الْأَشْيَاءَ يُعْمِيكَ يُصِمُّ
نَفْسُكَ السُّودَا جَنَّتْ لَا تَخْتَصِمِ

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۲۴

ای انسان، عشق تو به اشیا یا به تصویر ذهنی انسان‌ها و قرار دادن آن‌ها در مرکزت، تو را به لحاظ گوش عدم و هشیاری نظر کور و کر می‌کند. پس با من ستیزه نکن و این گناهی را که با من ذهنی یا نفس سیاه‌کارت انجام داده‌ای، گردن دیگران نینداز.

نکته ۱: هر خرابکاری که برای ما پیش آمده به این علت است که مرکزمان جسم بوده و عاشق جسم بوده‌ایم، پس نباید دیگران را ملامت کنیم.

نکته ۲: هر چیزی که ذهن نشان می‌دهد، هر چیزی که می‌توانیم از طریق شنیدن، دیدن یا حتی تجسم ذهنی تصور کنیم، جزو اشیا و چیزهاست؛ مثل پول، قدرت سیاسی، اقتصادی و مانند آن. اگر این چیزها به مرکز ما بیایند، شروع به خراب کردن زندگی‌مان می‌کنیم، اما نمی‌بینیم که خودمان هستیم که این کارها را انجام می‌دهیم، زیرا چیزها ما را کور و کر می‌کنند و چون در من ذهنی دارای ابزارهایی مثل ملامت و عدم مسئولیت هستیم، خودمان را مسئول کیفیت هشیاری خود نمی‌دانیم و گردن دیگران می‌اندازیم.

نکته ۳: ما مسئولیت داریم که در این لحظه از رحمت ایزدی که پشت سرهم می‌آید فیض ببریم و از شادی زندگی برخوردار شویم، اگر نمی‌شویم تقصیر خودمان است؛ زیرا مرکزمان را از جنس جسم می‌کنیم. ما می‌توانیم با فضاگشایی مرکزمان را عدم کرده، زندگی را به مرکزمان بیاوریم و آن یک زندگی را در همه شناسایی کنیم، یعنی کوری عشق داشته باشیم.

حدیث

«حُبُّكَ الْأَشْيَاءَ يُعْمِي وَ يُصِمُّ.»

«عشق تو به اشیا تو را کور و کر می کند.»

«احذروا الدُّنْيَا فَإِنَّهَا أُسْحَرُ مِنْ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ.»

«بپرهیزید از دنیا که همانا دنیا جادوگرتر از هاروت و ماروت است.»

کُورِ عَشِقِ سِتِ اَیْنِ کُورِ مَنِ
حَبِّ یَعْمی وَ یَصِمِّ اسْتِ اَی حَسَنِ

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۶۲

[مولانا از زبان انسان زنده شده به زندگی می گوید:] اگر من دچار کوری باشم، آن کوری قطعاً کوری عشق است، چراکه در اثر یکی شدن با زندگی، دیگر چیزهایی که ذهن نشان می دهد را مهم نمی دانم و آن ها را به مرکز نمی آورم. ای انسان، بدان که عشق موجب کوری و کوری می شود، یعنی حالتی که انسان در اثر فضاگشایی و عدم کردن مرکز به زندگی زنده شده و دیگر هرآنچه ذهن نشان می دهد را مهم نمی داند و برحسب آن ها فکر و عمل نمی کند.

نکته: وقتی اجسام به مرکزمان راه می یابند، ما دچار کوری جسم می شویم.

کورم از غیرِ خدا، بینا بدو
مقتضایِ عشقِ این باشد بگو

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۶۳

—مقتضا: لازمه، اقتضاشده

من نسبت به هر چیزی که به جای عدم یا خداوند در مرکز قرار بگیرد، نابینا هستم؛ چراکه لازمهٔ عشق، یعنی وحدت مجدد با خداوند، همین است که در اطراف اتفاقات فضاگشایی کنم تا آن‌ها به مرکز نیایند و از هر آن‌چه که ذهن نشان می‌دهد چشم بپوشم. پس ای انسان، تو نیز با عمل کردن به این اصل، آن را بیان کن.

سوی حق گر راستانه خم شوی
وارهی از اختران، محرم شوی

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۵۸۳

[مولانا می گوید:] اگر تسلیم و فضاگشایی تو این لحظه راستانه و حقیقی بوده، از روی ریا و تجسم ذهنی نباشد، آن چه را ذهن نشان می دهد به مرکزت نیاوری و بگویی من آفلین را دوست ندارم، قوانین زندگی مثل قانون جبران و مزرعه را رعایت کنی و در همه این مراحل صبر داشته باشی، در این صورت از اختران یعنی من ذهنی خودت و من های ذهنی دیگران رهایی یافته و محرم خداوند خواهی شد.

حلقه کوران به چه کار اندرید؟
دیده‌بان را در میانه آورید

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۳۹

ای گروه من‌های ذهنی کوردل و بیهوده‌کار که دیده غیب‌بین ندارید و مدام هرچه را ذهنتان نشان می‌دهد به مرکزتان می‌آورید و برحسب آن می‌بینید، به چه کار مشغولید؟ چرا با دیدن برحسب همانیدگی‌ها کور و کر می‌شوید و زندگی خود و دیگران را خراب می‌کنید؟ یا فضا را باز کنید و دیده‌بان را که خداست و با چشم عدم شما می‌بیند به میان بیاورید، یا اگر نمی‌توانید فضاگشایی کنید، انسانی چون مولانا را انتخاب کنید و آموزش او را با تکرار ابیاتش به مرکزتان بیاورید و از او کمک بگیرید تا راه را به شما نشان دهد، دیدتان را اصلاح کند و سبب تغییر شما شود.

گر امین آید سوی اهل راز
وارهید از سرگله مانند باز

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۳۵

اگر صادقانه و با فضاگشایی از همانیده شدن با من‌های ذهنی و سایر همانیدگی‌ها رها شوید، با خداوند انس بگیرید و به محضر انسان‌های اهل راز مانند مولانا وارد شوید، [و اگر حرف‌های آن‌ها برخلاف خواسته‌های من‌ذهنی شماست ایرادگیری نکنید، بلکه به حرف آن‌ها عمل کنید،] مانند باز شکاری از کلاهی که چشم عدم‌بین و گوش سکوت‌شنو را می‌پوشاند، نجات خواهید یافت.

شرط تسلیم است، نه کار دراز
سود نبود در ضلالت ترک تاز

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۳

شرط زنده شدن به زندگی این است که انسان به جای سبب‌سازی و کار در من‌ذهنی، با تسلیم اتفاق این لحظه را بپذیرد تا فضای درون گشوده شود؛ چراکه در تاریکی و گمراهی ذهن اسب‌دوانی کردن، تندتند حرف زدن و فکر کردن، پریدن بین افکار همانیده و ایجاد درد هیچ سودی نمی‌بخشد.

نکته: «تسلیم» پذیرش اتفاق این لحظه قبل از قضاوت و رفتن به ذهن است که ما را از جنس هشیاری اولیه یعنی همان هشیاری‌ای می‌کند که قبل از ورود به این جهان داشتیم.

من نجویم زین سپس راهِ اثیر
پیر جویم، پیر جویم، پیر، پیر

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۴

-ضالالت: گمراهی

-اثیر: آسمان، گرهٔ آتش که بالای گرهٔ هواست؛ در این جا مراد هشیاری جسمی است.

بنابراین من راه من ذهنی را که پر از آتش و درد است انتخاب نکرده و نیروی زندگی را به درد تبدیل نمی‌کنم، بلکه فقط انسان عاقل یا پیر راه‌دان مثل مولانا را انتخاب می‌نمایم، تنها همان را.

کار و باری که ندارد پا و سر
ترک کن، هی پیر خر، ای پیر خر

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۰

ای انسانی که آن قدر در ذهن مانده‌ای که پیر شده‌ای و هنوز هم متوجه نیستی، کار و باری را که براساس
من ذهنی است و جز ایجاد درد نتیجه‌ای نمی‌دهد، رها کن. آگاه باش و زیر چتر پیر راه‌دانی مثل مولانا برو و از او
راهنمایی بخواه.

غیر پیر، استاد و سرلشکر مباد
پیر گردون نی، ولی پیر رشاد

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۱

-پیر گردون: شخصی که با گذر روزگار پیر و سالمند شده باشد، پیر تقویمی
-رشاد: هدایت

غیر از پیر هدایت‌گر، استاد و پیشوایی برای انسان‌ها نیست؛ اما منظور از پیر کسی نیست که با گذر روزگار سالمند شده باشد، بلکه پیر راهنما و هدایت‌کننده است.

نکته ۱: یک انسان ده‌ساله که به عشق زنده است، بهتر از یک شخص هشتادساله که من‌ذهنی دارد می‌تواند ما را راهنمایی کند.

نکته ۲: مولانا پیر هدایت‌گری است که ما را راهنمایی می‌کند و ما با خواندن ابیات او می‌توانیم روی خود کار کنیم.

جمله قرآن هست در قطع سبب
عزّ درویش و، هلاکِ بولهب

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۲۰

همه آیات و درس‌های قرآن برای این آمده‌است که انسان با فضاگشایی آن چه را که ذهن نشان می‌دهد و در واقع همه سبب است، به مرکزش نیاورد و برحسب آن فکر و عمل نکند. همچنین این آیات کسی را که با فضاگشایی مرکزش را عدم کرده و به زندگی زنده شده، عزیز و ارجمند می‌گرداند، اما کسی که مرکزش جسم است، فضا را می‌بندد و با سبب‌سازی من‌ذهنی کار می‌کند و از یک وضعیت ذهنی به وضعیت دیگر می‌رود، مانند «بولهب» که پدر درد و آتش است، دچار هلاکت و نابودی می‌گرداند.

نکته: ذهن یک سیستم همانیده و شرطی شده است که ما در آن جا یاد گرفته‌ایم چه چیزی سبب چه چیزی می‌شود. بنابراین هر چیزی که ذهن نشان می‌دهد سبب است، مثلاً کم شدن پول یک وضعیتی است که ممکن است باعث ناراحتی، رنجش، آشفتگی و عصبانیت ما شود؛ زیرا ما در ذهن یاد گرفتیم: «اگر پولمان کم شود باید این واکنش‌ها را نشان دهیم.»

چشم‌بندِ خلق، جز اسباب نیست
هر که لرزد بر سبب، ز اصحاب نیست

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۱۳

آن چه چشم خلق را می‌بندد، تنها علل و اسباب است، یعنی هر آن چه ذهن نشان می‌دهد و به مرکز انسان می‌آید. این فکرها پی‌درپی به دنبال هم می‌آیند و چشم عدم را می‌بندند. هر انسانی که نفهمد از جنس هشجاری حضور و خداست و به این سبب‌هایی که ذهن نشان می‌دهد بلرزد، فکر کند، واکنش نشان دهد، برنجد، خشمگین شود و بترسد جزو اصحاب خداوند نیست.

تو سبب‌سازی و دانایی آن سلطان بین
آنچه ممکن نبود، در کف او امکان بین

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰۲

ای انسان، در مسیر تبدیل به بی‌نهایت خداوند، دانایی و سبب‌سازی ذهنی خود را به رخ خداوند نکش، بلکه هر لحظه فضا را باز کن تا بینی چگونه دانایی و سبب‌سازی خداوند بر دانش سطحی ذهن چیره است. همچنین بدان هر آن چه که با عقل من ذهنی و سبب‌سازی او ممکن نیست، در فضای گشوده‌شده و دست‌ان خداوند امکان‌پذیر است.

نکته: هر چیزی که ذهن ما نشان می‌دهد یک پیغام از طرف خداوند است. اگر فضا را باز کنیم پیغام را می‌گیریم، ولی اگر با فضا بندی آن چیز را به مرکزمان بیاوریم پیغام را دریافت نخواهیم کرد.

پرده‌های دیده را داروی صبر
هم بسوزد، هم بسازد شرح صدر

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۱

داروی صبر و پایداری در فضاگشایی، به کار نبردن خطکش ذهن و قضاوت نکردن، هم می‌تواند پرده‌های همانیدگی‌ها را بسوزاند تا دید عدم باز شود و هم می‌تواند فضای درون سینه را بگشاید تا درمان از مرکز عدم و فضای گشوده‌شده بیاید.

نکته: ما چگونه باید فضاگشایی کنیم؟ اول باید بدانیم آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد مهم نیست و بعد صبر کنیم، خواهیم دید که این چیزهای ذهنی دیگر به مرکز ما نمی‌آیند تا پرده دید ما شوند و کم‌کم این پرده‌ها کنار می‌روند و فضا خودبه‌خود باز می‌شود.

«أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ.»

«آیا سینه‌ات را برای‌ت نگشودیم؟»
[اگر چیزهای ذهنی به مرکز ما نیاید، امکان فضاگشایی در مرکز ما وجود دارد.]

—قرآن کریم، سوره انشراح (۹۴)، آیه ۱

کارِ من بی علت است و مُستقیم
هست تقدیرم نه علت، ای سقیم

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۲۶

—سقیم: بیمار

[مولانا از زبان خداوند می گوید:] ای من ذهنی بیمار، کار من با علت و سبب‌سازی ذهن تو [که فکر می‌کنی اگر این کار را کنی، من هم مطابق آن، فلان کار را انجام می‌دهم] صورت نمی‌پذیرد، بلکه کار من مطابق «قضا و کُنْ فکان»، بدون واسطه و مستقیم انجام می‌شود. پس تو فضا را باز کن تا من هشیاری جسمی تو را به هشیاری حضور تبدیل کنم.

عادت خود را بگردانم به وقت
این غبار از پیش بنشانم به وقت

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۲۷

ای انسان، اگر صبر داشته باشی و فضاگشایی کنی، تمام سیستم این من‌ذهنی که عادت‌های پیش نیست و جلوی چشمان عدم‌بینت را گرفته توسط «قضا و کُنْ فکان» فرو می‌نشانم و نوع هشیاری تو را تغییر می‌دهم.
[در حقیقت من‌ذهنی را نیز خداوند به‌وجود آورده‌است.]

نکته: کل ذهن یک شرطی‌شدگی است، بنابراین عادت من‌ذهنی این است که واکنش نشان دهد، قضاوت و مقاومت کند و هیجان‌های مانند خشم، ترس و رنجش را ایجاد نماید.

حکم حق گُسترد بهر ما بساط
که بگویند از طریق انبساط

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

—بساط: هر چیز گستردنی مانند فرش و سفره

خداوند خاصیت فضاگشایی و بساط عدم را برای ما گسترده و حکم کرده است که هر لحظه در اطراف وضعیت‌ها و چالش‌هایی که با قانون «قضا و کُنْ فَکان» در مسیرمان پیش می‌آورد، از طریق انبساط و فضاگشایی سخن بگوییم. [پس ما هرگز نباید با اتفاق این لحظه ستیزه کنیم.]

عقل جزوی، گاه چیره، گه نگون
عقل کلی، ایمن از ریب المنون

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۴۵
-ریب المنون: حوادث ناگوار روزگار

عقل من ذهنی گاه موفق می شود و گاه شکست می خورد، اما این عقل هیچ گاه از اتفاقاتی که توسط «قضا و کُن فکان» الهی رقم می خورد ایمن نبوده و دچار «ریب المنون» خواهد شد تا شک او برطرف شده، بپذیرد که از جنس خداوند است و باید به او زنده شود.
نکته: «ریب المنون» کل سیستم خراب کاری و آسیب زندگی من ذهنی است.

با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها
گوینده: لیلا



خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۸ گنج حضور، بخش دوم (۱)

اختیار آن را نکو باشد که او
مالک خود باشد اندر اتقوا

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴۹

-اتقوا: بترسید، تقوا پیشه کنید.

قدرت اختیار برای انسانی خوب است که فضا را باز و مرکزش را عدم کرده و بدین ترتیب صاحب و مالک خودش شده است، چراکه در فضای پرهیز زندگی می کند و چیزهای بیرونی او را به سمت خود نمی کشند و وسوسه نمی کنند.

چون نباشد حفظ و تقوی، زینهار
دور کن آلت، بینداز اختیار

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۰

— زینهار: بر حذر باش، کلمه تنبیه

اگر قدرت حفاظت از خود را نداری و چیزهای بیرونی تو را به سمت خود می کشند و می توانند خودشان را وارد ذهن و مرکزت کنند، در این صورت احتیاط کن و اختیار و انتخاب خود را دور بینداز و آن را به دست انسان‌هایی مثل مولانا بسپار، یعنی اشعار مولانا را بخوان و تا زمانی که فضای درونت گشوده نشده و صاحب خودت نشدی، مطابق حرف مولانا عمل کن.

از همه اوهام و تصویرات، دور
نورِ نورِ نورِ نورِ نورِ نور

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۱۴۶

ذات خداوند از همه اوهام و تصویرات ذهنی انسان خارج است و می‌توان گفت که لحظه به لحظه پشت سرهم تماماً نور است. [پس اگر انسان با فضاگشایی مرکزش را از همه توهمات و تصویرات ذهنی، همانیدگی‌ها و نقش‌ها خالی کند و به آن‌ها حس وجود ندهد، به طوری که دیگر هیچ همانیدگی در مرکزش نباشد، در این صورت تماماً از جنس نور فضای یکتایی، یعنی همان هشیاری خالص خدایی که از اول بوده می‌شود.]

رحمتی، بی علتی بی خدمتی
آید از دریا، مبارک ساعتی

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۲۴

چه مبارک ساعتی است آن لحظه‌ای که شراب زندگی، بی هیچ علت و سبب ذهنی و بدون آن که شخص در بیرون کاری کرده باشد، و فقط از طریق فضاگشایی و عدم کردن مرکز به سراغ او می‌رود.

نکته: لحظه مبارک لحظه فضاگشایی و عدم کردن مرکز است، و لحظه نامبارک لحظه‌ای است که مرکز انسان جسم یا درد است.

یک عنایت به ز صد گون اجتهاد
جهد را خوف است از صد گون فساد

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۳۹

یک عنایت هشیارانه ایزدی که با فضاگشایی و اتصال به خداوند به دست می آید، بهتر از صدگونه تلاش ذهنی است؛ زیرا هرگونه تلاش و کوشش با من ذهنی دچار تباهی شده، هدف را در معرض «فساد» قرار داده و مانع رسیدن انسان به خدا می شود.

نکته: ما هیچ موقع با راههای ذهنی نمی توانیم به هدف برسیم، زیرا من ذهنی چه به لحاظ جمعی و چه به لحاظ فردی هر هدف عالی و خوبی را خراب می کند. در حقیقت عمل و فکر با من ذهنی، کاشتن بادام پوک و بی ثمر است.

هر کجا دردی، دوا آن جا رَوَد
هر کجا پستی ست، آب آن جا دَوَد

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۳۹

از آن جایی که هر کجا درد و مریضی وجود داشته باشد، دارو و درمان نیز همان جا می‌رود و هر کجا گودی و پستی وجود داشته باشد، آب هم به همان سمت سرازیر می‌شود، بنابراین تمام آب و دواي زندگی به سوی کسی می‌رود که اقرار می‌کند من ذهنی و درد دارد و نیازمند کمک خداوند است؛ بنابراین او با هشیاری جسمی فکر و عمل نمی‌کند و خود را با دیگران مقایسه نمی‌کند تا از دیگران برتر درآید، بلکه با فضاگشایی پست و صفر شده و نسبت به من ذهنی کوچک می‌شود.

آب رحمت بایدت، رَو پست شو
وانگهان خور خمرِ رحمت، مست شو

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۰

اگر واقعاً خود را نیازمند و طالبِ آب حیات و رحمت ایزدی می‌دانی، به جای بلند شدن به‌عنوان من‌ذهنی و دخالت کردن در کارِ زندگی، زیر بار مسئولیت برو و نسبت به من‌ذهنی کوچک شو. آن زمان شراب رحمت الهی را بنوش و از آن مست شو تا دردهای تو را شفا دهد.

رحمت اندر رحمت آمد تا به سر
بر یکی رحمت فرو ما ای پسر

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۱

- فرو ما: نایست

ای پسر، بدان که اگر با فضاگشایی و عدم کردن مرکزت نسبت به من ذهنی صفر شوی، کمک و رحمت بیکران ایزدی سراسر وجودت را فرامی گیرد. پس تو به یک رحمت خداوند در این لحظه بسنده نکن، دست از فضاگشایی برنदार و به کار کردن روی خود ادامه بده، چراکه رحمت حضرت حق یکی پس از دیگری می رسد و هیچ انتهایی ندارد.

نکته: هر کجا بد اخلاق می شویم، واکنش نشان می دهیم، خشمگین شده و می ترسیم، می رنجیم، ایرادگیری و انتقاد می کنیم، عیب می بینیم و قضاوت و مقاومت می کنیم، آب رحمت قطع می شود و زهر زندگی از طریق من ذهنی جاری می شود. اما اگر فضاگشا باشیم، لحظه به لحظه رحمت پس از رحمت و عنایت پس از عنایت می آید.

با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها

گوینده: لیلا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید

